

محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین بوده، در دنیا بازخواست او با پادشاه باستحقاق و در آخرت با شاهنشاه علی الاطلاق، خواهد بود و اختلافی که معتقدین مسطوره را در فروع با ائمه اربعه مذاهب می باشد، منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام می باشند و نهیب و اسر فریقین که مسلمان و است محمدیه و برادر دینی اند، بر یکدیگر حرام است.^۱

و این نوشته را روانه اسلامبول نمودند و چون سابق بر این، حکم همایونی برای تذهیب گنبد عرش مانند مبارک نجف اشرف، نافذ گشته بود و فرمان پذیران، بر وفق مقرر، طلاکاری قبه همایون را در کمال زیب انجام داده بودند، همگی مورد عنایت گشتند و به همه جهت دهالف نادری خرج گنبد مطهر شده بود.^۲

پس، عازم کربلای معلی گشته، غره ماه شوال همین سال [۱۱۵۶]: شرف اندوز طواف روضه حسینی، علی صاحبها الف ثناء و تحیه گردید و بعد از پنج روز موکب والا از سمت مسیب^۳ به جانب بغداد نهضت فرمود و به خدام اماکن ثلثه و مزار ابوحنیفه، یک الف نادری به صیغه جایزه، از خزانه عامره، احسان فرمود و چون سرداران جوانب عربستان، بصره را محاصره و قلعه قرنه^۴ را متصرف شده بودند، مقرر گردید که چون مصالحه سیانه دولتین علیتین واقع شد، قرنه را وا گذاشته و دست از محاصره بصره باز داشته، روانه اردو شوند و جماعتی که کرکوک و اربیل و باقی ولایات را متصرف بودند، تمامی را خالی گذاشته، به تصرف گماشتگان والی بغداد دادند.^۵

پس موکب والا از خارج بغداد نهضت نموده، از جسری که در حوالی ینگجه^۶ بسته شده بود، عبور فرموده، روز دهم ماه ذی الحججه همین سال [۱۱۵۶] در شروان بغداد نزول اجلال فرمود.^۷

و هم در این اوقات خبر طغیان محمدتقی خان شیرازی^۸ به مسامع عز و جلال رسید، بیان اجمالی از عصیان او بر این وجه است: که زمان توقف موکب والا در شهر دربند، محمدتقی خان بیگلربیگی، به ایالت فارس و تسخیر قصبه سقط و بر عمان سرافراز شد و فتح علی خان کوسه احمدلوی افشار خالوی شاهزادگان عظام نادری به سرداری سپاه فارس، مأسور گشته، به مصاحبت نواب بیگلربیگی، از قصبه دربند شیروان، روانه فارس شدند و بعد از ورود به شیراز، چندین هزار نفر تفنگچی، از بلوکات و گرمسیرات جمع آوری نموده، در اوایل سال ۱۱۵۵، نواب بیگلربیگی و فتح علی خان سردار و سپاه ظفرشعار و خمپاره و توپخانه از بندرعباس و بندرکنگ که اکنون

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۵.

۳. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۵. مسیب: شهری است در عراق که شط فرات از میان آن می گذرد. و رک: رحله منشی بغدادی، حاشیه ص ۹۰، و جهانگشای نادری، ص ۷۸۲.

۴. قرنه: شهری است در عراق نزدیک بصره در محل تلاقی فرات و دجله. (جهانگشای نادری، ص ۷۸۳).

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.

۶. از دهکده های ساحلی دجله. (جهانگشای نادری، ص ۶۵۶).

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۶. شروان: محلی در فاصله بغداد و کرمانشاهان. (جهانگشای نادری، ص ۷۸۰).

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۸، روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۴ بعد.

مخروبه در یک فرسخ، مشرقی بندر لنگه واقع است، بر کشتیهای دولتی که در چند سال قبل به فرمان شاهنشاهی ساخته و پرداخته بودند، سوار کرده، از دریا عبور نموده، شهر مسقط را محاصره داشتند و بعد از ماهی اسام مسقط، مشایخ و علما را از شهر روانه اردو نموده، امان خواسته، نواب بیگلریگی و سردار، آنها را اطمینان داده، شهر مسقط در تصرف اولیای دولت درآمد و بعد از چند روزی، فوجی را برای محافظت شهر مسقط، معین داشته، باقی افواج، در رکاب بیگلریگی و سردار به عزم تسخیر بلاد عمان و تنبیه اعراب نهضت نموده، به اندک زمانی، تمامت اهالی بر عمان در تحت اطاعت آمدند و آن نواحی ضمیمه ممالک محروسه گردید، زمانی نگذشته که موافقت بیگلریگی و سردار به مخالفت رسیده، باعث فسادها گردید و در تواریخ به وجه اجمال نوشته اند و مرحوم میرزا محمد کلانتر شیراز به بیان قضایای مترتبه، بر مخالفت این دو بزرگوار را به وجه تفصیل در روزنامه خود مرقوم داشته است و نگارنده این فارسنامه ناصری عبارت روزنامه را بی کم و بیش نگاشتم تا موجب عبرت خوانندگان و حیرت شنوندگان گردد و عبارت روزنامه این است که: «نزدیک به سه سال، تمامت اهل فارس در مهد آسایش غنودند که در بین، زمانه سازی را برای فارس بلکه برای شیراز کوچک نمود و کار به جایی رسید که ناموس مسلمانان، تصدق سر مبارک بندگان تقی خان میراب الاصل شیرازی، بیگلریگی مملکت فارس گردید، بیان مجملش آنکه: تقی خان بعد از چندی که معزول و در اردوی نادری حاضر رکاب بود، دوباره بیگلریگی فارس شد و با کلب علی خان افشار، سردار فارس، سامور به تسخیر مسقط و عمان شدند و بیگلریگی و سردار با یکدیگر نساخته، بنای عدم سازش را گذاشته، هر یک اسناد تقصیری را به دیگری می داد و نادرشاه از عرایض طرفین بدمطنه شده، سردار را معزول و محمد حسین خان قرقلو افشار امیر آخوره باشی که از سگان در جهنم بود، قائم مقام او نموده، روانه فارس داشت و بعد از ورود اراده نمود که به لطایف حیل، تقی خان و رؤسای سپاه که با او همداستان بودند، از بر عمان و سواحل فارس کشیده، به شیراز آورده، در زمان استقلال تقی خان سه نفر ملحد موسوم به میرزا محمد علی کوچک و میرزا صابر و آقا علی تقی منشی مبلغی را از خزانه عامره به اسم بیگلریگی که فی الحقیقه بیان واقع بود، تصرف نمودند و حسب الامر نادری، سامور به حضور شده، چاپاری برای بردن آنها، وارد گردید و تقی خان آنها را پنهان داشته، به بهانه سفر مکه معظمه موقوف داشت و ظهور این گونه امور موجب غضب نادری که نمونه ای از حرارت آتش جهنم بود، گشته، مجدداً محصولان شداد غلاظ آمده، آنها را طلب داشتند. و تقی خان پرده از روی کار برداشته با جمعی اشرار به تصورات باطل که خبر از عالم بنگ می داد، از وخاست عاقبت بی خبر و از مضمون:

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد^۲

غافل بود، و از مسقط و عمان به سواحل فارس آمده، بی اطلاع محمد حسین خان سردار، ساحت بندر عباس را [مضرب خیام]^۳ نکبت انجام ساخت و به قتل کلب علی خان افشار، خویش

۱. روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۴.

۲. روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۵.

۳. در متن: (زد) - شعر از گلستان سعدی است.

۴. در متن ناخواناست با توجه به روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۵، تصحیح شد.

نادرشاه پرداخت و محمدحسین خان از شیراز به جانب دشتستان که اهالی آن با تقی خان صفائی نداشتند، رفته، از سمت بندرکنگان و طاهری و گاوبندی وارد بندرکنگ گشت و سراتب آمیختگی^۱ مملکت فارس را معروض دربار نادری داشت، شور روز محشر و فزع یوم اکبر را در فارس برپا نمود، صد هزار لعن الهی بلکه مضاعف بر تقی خان و یک مقابل به محمدحسین خان باد. از احوال تقی خان اگر جمعی مطلع نباشند، جماعتی با اطلاع هستند و می دانند آنچه می نویسم خلاف نیست^۲ به دولت و اقبال، پسر حاجی محمدعلی میراب است و حاجی محمدعلی به تقریب مباشری اسور مرحوم آقا کمال^۳، صاحب اموال و املاک گردید و به حیث تمول در شیراز ضرب المثل گشت و در استیلای افغان مستوفی دیوانی گردید خدا می داند که از پرتو عنایت نادری، پنج شقه علم می افراشت و دوازده نفر چاوش جلو اسب خود داشت، باقی استقلال او را بر این قیاس توان نمود، نادرشاه را به خود شیفته بود چنانکه ایاز سلطان محمود را، از خداوند چنین آقائی را می خواستم بلکه ده یک او را تا جوهر و هنر خود را ظاهر کنم، از نادانی برای سه نفر منقلب، سی هزار نفر بلکه بیشتر از اهل شیراز به قتل و اسیری رسیدند، سبحان الله تعالی^۴، نمی دانم چه نویسم و چه گویم که از این مصیبت چه دیدم و چه کشیدم، تا کسی ندیده، نداند که استیلای بخت النصر^۵ و چنگیزخان، در پیش این واقعه که مختص شیراز بود، نمودی ندارد.

نقدبازار جهان بنگر و آواز جهان
گر شمارا نه بس، این سودوزیان ما را بس^۶
و چون خبر قتل کلب علی خان و طغیان تقی خان، به محمدحسین خان سردار رسید با تفنگچیان دشتستانی، بر تقی خان سبقت گرفته، از بندرکنگ به تعجیل آمده، وارد شیراز گردید و میرزا اسمعیل برادر تقی خان را که تائب الایاله بود، گرفته، روانه اصفهانش داشت و از دربار معدلت سدار، چندین هزار نفر سپاه کینه خواه برای تدمیر اهل فارس بخواست و چون گرفتاری میرزا اسمعیل به تقی خان رسید، از بندرعباس، ایلغار کرده با دوهزار نفر سواره و پیاده، حرکت نمود، چون خبر ورود تقی خان به قصبه فسا رسید، محمدحسین خان^۷ حرا سزاده، خائف گشته، بنای فرار گذاشت و هرچه اعیان شیراز التماس نمودند که توقف کند، در جواب گفت: می خواهید مرا گرفته^۸ به تقی خان سپارید و به سمت کازرون شتافت و تقی خان بلافاصله وارد شیراز گردید.

هنوز دو روز نگذشته بود که قشون نادری از اطراف^۹ در دور شیراز جمع شدند و محمد-

۱. در متن: (آمیخته گی).

۲. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۵.

۳. در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۵: (آغا کمال).

۴. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶.

۵. همان بنوکد نصر است که به صورتهای بخت نرسی و بخت رشه هم استعمال شده است، او پادشاه بزرگ پابل بود. (معین).

۶. بینی از حافظ است در غزل به مطلع:

گلمذاری ز گلستان جهان ما را بس / زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

۷. در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶: (حسین خان).

۸. در متن: (بر، به).

۹. (قشون نادری وارد دشت ارژن شد). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶.

حسین خان از کازرون معاودت نمود و تقی خان در شهر متحصن گشته، به قلعه داری پرداخت و بنای جنگ را گذاشته، محاصره و آشوب برپا گردید و رفته رفته از خراسان و کرمان و عراق و خوزستان، برسییل توالی مثل سیل زخار، قشون سواره و پیاده و جزایرچی و توپخانه و زنبورک، روز بروز به محمد حسین خان حرامزاده، ملحق می گردید و چون این اخبار به مسامع عزوجل رسید، نواب سیرزا محمد علی صدر الممالک علیه الرحمه را برای استمالت تقی خان روانه شیراز فرمود.^۱

و مقارن عید نوروز سنه سیچقان ثیل که در چهارم ماه صفر سال ۱۱۵۷ اتفاق افتاد^۲ وارد شیراز گردید و قسم نامه، به سهر نادرشاه که تقی خان را از اذیت و آزار، مرفوع القلم داشته، از جرائم او درگذرد، به تقی خان سپرد و هر قدر به مواعظ و نصیحت خواست او را رام و آرام نماید سودی نبخشید^۳ و تقی خان بر تمرد خود باقی ماند و محمد حسین خان سردار په علاوه سپاه خارجی تفتنگچیان بلوکات فارس را خواسته، نزدیک به پنجاه هزار نفر قشون و لچاره^۴ در حوالی شیراز مجتمع ساخت و شب و روز مشغول جنگ و یورش بودند و ایام محاصره به چهار ماه و نیم کشید و بیرون شهر از عمارات و درختان باغات، پاک و ساده گردید و دود از دودمان شیرازیان برآمد و تقی خان که از فرط مرحمت نادری محسود اسرای ایران و توران شده بود، چشم و گوش خود را بسته، سپر پیشرسی را بر سر کشیده به مخالفت چنین پادشاهی سفاک بی باک که سلاطین روی زمین از سطوتش آرام نداشتند، اقدام نموده، اصرار ورزیده، عیال اهل شیراز را به اسیری داد و این ماجرا را ذخیره آخرت خود ساخت و با جمعی از قاجار و افغان و کرد که بتدریج از محمد حسین خان سردار، روی گردان شده، در شهر متحصن بودند، فرار نمود و فوراً سرکردگان نادری و پنجاه هزار لشکری و لچاره وارد شیراز گشته در مدت سه چهار پنج ساعت، شهر را غارت و خانه ها را خراب [و] زنان و کودکان را اسیر کرده^۵، مردمان را کشته، دو کله سناره بزرگ از سر مردم شیراز برپا کردند^۶. و از بقاع متبرکه و مساجد چشم نپوشیدند، اسباب و قندیل های طلا و نقره و ظروف و فرشها را بردند [و] به مثل مشهور آمدند و کشتند و بردند و رفتند، از عاقبت اندیشی تقی خان دختر و پسر شیرازیان به تصرف افغان و اوزبک و ترکمان آمده، به اقصی-بلاد ممالک ترکستان برده، خرید و فروش نمودند و تقی خان بعد از دو روز^۷ از فرار، گرفتار گشته، او را با اهل و عیال به اصفهان بردند و چون خبر گرفتاری تقی خان به مسامع جلال نادری رسید، حکم فرمود تا یک چشم او را کنده، هردو خایه اش را بریده، از زینت مردی عاری گردید.^۸

پس سیرزا محمد اسماعیل برادرش و سه نفر پسران او را گردن زدند و عیال آنها را فروختند و تقی خان را بعد از کوری از یک چشم و عاری از خصیتین، بقید ساخته، روانه اردوی اعلی نمودند و بعد از چندی سورد عنایت گشته به خلعت استیفای دیوانی، سرافراز شد و هر روزه در جرگه

۱. روزنامه سیرزا محمد کلانتر، ص ۱۷.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۱.

۳. در متن: (نه بخشید).

۴. مبدل یا مقلوب: رجاله است که به معنی بی حیا و بی شرم، و زن سلیطه و بد زبان است. (معین).

۵. روزنامه سیرزا محمد کلانتر، ص ۱۷.

۶. رک: عالم آراء، محمد کاظم، ج ۳، ص ۱۳۵، منقول در حاشیه ۲، ص ۲۷۲، تاریخ اجتماعی ایران، دکتر رضا شعبانی.

۷. در روزنامه سیرزا محمد کلانتر، ص ۱۷: (بعد از سه روز).

۸. روزنامه سیرزا محمد کلانتر، ص ۱۷ و ۱۸، و جهانگشای نادری، ص ۳۹۹.

مستوفیان عظام، شرفاندوز حضور مبارک شاهنشاهی می‌گردید و بعد از سالی او را به ایالت ممالک موضوعه از هندوستان سرافرازی داده، تا آخر زمان زندگانی نادرشاه برقرار بود و بعد از تسخیر شیراز و حصول آن مصائب، در شهر و بلوکات، ویای شدیدی روی داد که در شیراز به حسب شماره سوازی ۱۴ هزار نفر رهسپر سفر آخرت شدند^۱ به مثل مشهور آنچه از دزد ماند به فالگیر رسید.

این شرح بی‌نهایت کز حسن یار گفتم حرفی است کز هزاران اندر عبارت آمد و به گمان منجمان ظهور این قضایا، از تأثیر ستاره‌دنباله‌داری بود که در برج سنبله یک‌ماه پیشتر، نمایان بود، برای آنکه گفته‌اند طالع شهر شیراز را برج سنبله قرار داده‌اند.^۲ و در همین سال [۱۱۵۷]: حکومت فارس به سیرحسین بیگ، داروغه اردوبازار عنایت گردید^۳ و بعد از ورود به شیراز محمدحسین خان حرامزاده با او بنای کاوش را گذاشته، او را مقصر ساخت.

و در اواخر همین سال [۱۱۵۷]: فرمان قتل او را صادر کرده، او را کشتند.^۴ و عید نوروز سال اودئیل در پانزدهم ماه صفر سال ۱۱۵۸: اتفاق افتاد^۵ و در اوایل این سال، حاتم‌خان کردیادلو^۶ به ایالت مملکت فارس معین گشته، بعد از زمانی وارد شیراز گردید و چند ماهی به حسن سلوک، آزرده‌خاطران شیرازی را استمالت نمود و سیرزاد محمدحسین-شریفی متولی آستانه حضرت شاهچراغ که تمامت اهل فارس به بزرگی او اقرار داشتند، بر حسب اسر نادری به احترام تمام روانه اردوی اعلی گشته، در نواحی شبکی شرفیاب حضور والا شده، مورد عنایت گردید.^۷

و چون اخبار ستواتر می‌رسید که از دولت عثمانیه، یکن محمدپاشا^۸ وزیر اعظم، به سرعسکری منصوب و ده پانزده نفر پاشایان دیگر و ازدحام بیحد از جانب ارزنة الروم^۹ و قارص و چندین فوج دیگر از جانب دیاربکر و موصل هر یک به جانبی از ایران معین گشته، می‌آیند، اعلیحضرت-شاهنشاهی، شاهزاده نصرالله سیرزا را با چند فوج مأمور به دیاربکر فرمود و سوکب والا در پنجم رجب^{۱۰} به عزم مقاتله با سرعسکران رومیه نهضت نمود و در نهم این ماه^{۱۱} در دو فرسخی ایروان نزول نمود و یکن محمدپاشا سرعسکر با صد هزار نفر سواره و چهل هزار نفر پیاده ینگچری^{۱۲} در

۱. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

۲. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

۳. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

۴. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

۵. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۶.

۶. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

۷. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹. (بندگان صاحبی ام را به اردوی معلی بردند).

۸. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۶.

۹. در متن: (ارزن الروم). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۷.

۱۰. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۷.

۱۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۷.

۱۲. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۸.

دو فرسخی اردوی نادری آمده، توپخانه را سد و حصار خود کرده، متوقف گردید و روز یازدهم^۱ همین ماه، از جانبین دوصف آرامته، شروع در جنگ شده، شکست بر رومیان افتاده، جماعتی کشته و اسیر شدند و بازماندگان در پس حصار توپخانه متحصن گردیدند و روز دیگر بنای جنگ را بطور فرنگستان گذاشته، هرروزه ربع فرسخی با سواره و پیاده و سنگر توپخانه پیش می‌آمدند و به چند کوچ به نیم فرسخی اردوی شاهنشاهی رسیدند^۲ و جماعتی برسم شبیخون بر اردوی رومی تاخته آنها را متزلزل داشتند و روز دیگر معلوم شد که سرعسکر رومی در آن شب وفات یافته^۳، عسکر را بی سر گذاشته است و لشکر رومی بنای فرار گذاشته، به آسانی تمام توپخانه آنها عاید سپاه ظفرپناه گردید و جماعتی^۴ [به] تعاقب آنها رفته، معادل دوازده هزار نفر از آنها کشته، عود نمودند^۵، و چون مدت‌ها بود که در باب سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق (ع) و شرکت اهل ایران در رکن شافعی از کعبه معظمه با دولت روم گفتگو در میان بود و علمای اسلامبول و حرمین شریفین قبول نمی‌نمودند، بعد از واقعه شکست رومیان، اعلیحضرت شاهنشاهی، نامه دوستانه به اعلیحضرت پادشاه روم نوشته^۶، روانه دربار عثمانی فرمود مبنی بر اینکه: هرچند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران توطن دارند، فرمان قدر قدرت شاهنشاهی، آنها را خواهی نخواهی تابع مذهب اهل سنت و جماعت ساخته، خلل و تغییر در بنیان آن، راه نخواهد یافت، اما تکالیفی که از جانب آن جماعت به آن دولت علیه شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد فرجام از قبول آنها، دامن الفت برچیده‌اند و اصرار در آن امر بیشتر موجب خونریزی و منشاء فتنه‌انگیزی می‌گردد، لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود ارکان دولت عثمانیه و مابه‌النزاع بود بالکلیه^۷ به عمل آمد، من بعد اساس دوستی بین الحضرتین برقرار خواهد بود^۸. پس رایات نصرت آیات از راه همدان و فراهان نهضت فرموده در چهارم ماه ذی‌الحجه همین سال وارد دارالسلطنه اصفهان گردید^۹.

و نواب حاتم‌خان^{۱۰} والی مملکت فارس با اعیان شیراز در اواخر همین ماه، وارد اصفهان شدند و چنانکه نگاشته شد بعد از تسخیر هندوستان به موجب فرمان شاهنشاهی مالیات و صواد سه‌ساله ولایات ایران را به قید تخفیف بخشیدند و بعد از طغیان تقی‌خان بیگلریگی فارس و تمرد جماعت داغستانی و بعضی از بلاد دیگر، خاطر معدلت مآثر شاهنشاهی در استرداد آنچه بخشیده بود، قرار گرفت و محصلان شدیدالعمل را گماشته، از ارباب‌داران و مباشرین امور دیوانی مطالبه می‌نمودند و چون نواب حاتم‌خان کردبادلو مردی سلیم‌النفس بود، محصلان

۱. در متن: (پانزدهم)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۴۰۸، تصحیح شد.

۲. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۸.

۳. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۹.

۴. در متن: (از).

۵. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۹.

۶. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۰.

۷. در متن: (بالکلیه).

۸. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۰.

۹. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۲.

۱۰. (حاتم‌خان کردبادلو)، روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹۱۸.

وجوه را به استمالت نگاهداری می نمود و چون مبلغی از آن وجوه، در محل باقی مانده بود، باعث تغیر شاهنشاهی شده، حاتم خان را از ایالت فارس معزول داشته، قیاقلی آقای قورت^۱ جارچی باشی که از سگان در جهنم بود، والی مملکت فارس گردید و حسب الامر اعلی، مهدی بیگ سروسرستانی و شیخ جعفر داروغه شیراز و خواجه عبدالرضای نائینی^۲ که هر یک در حرامزادگی نادره روزگار بود به وکالت حکومت و نیابت از میرزا اسمعیل کلانتر شیراز مأمور گشته، در ماه محرم سال ۱۱۵۹ نواب والی و اعیان فارس از اصفهان حرکت نموده، وارد شیراز شدند و چند روزی نگذشته که نواب قیاقلی آقای والی با میرزا اسمعیل کلانتر، بنای کاوش را گذاشته، نوکرها را چوب زده، به راهتمایی آن سه نفر حرامزاده یعنی مهدی بیگ و شیخ جعفر^۳ و خواجه عبدالرضا، معادل ده هزار تومان به عنوان توجیه از اصناف شیراز گرفتند که در عوض غله و شلتوک دیوانی دهند و دانه ای ندادند و نواب قیاقلی آقا در موسم بهار این سال برای وصول بقایا، به جانب گرمسیرات رفته، آنچه توانست از مردمان بیچاره به عنوان مالیات و باقی سنواتی اخذ و عمل نموده از راه قیر و کارزین و جهرم و صیمکان^۴، عود به شیراز نمود.

و موکب والای شاهنشاهی در دهم محرم این سال ۱۱۵۹: از اصفهان نهضت فرموده^۵، از راه اردکان یزد و بیابان طبس در بیست و سیم ماه صفر همین سال، وارد مشهد مقدس^۶ گردید. و عید نوروز سنه یارس نیل در روز [بیست و هشتم]^۷ همین ماه اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی، جشن نوروزی را به پایان رسانید و در [روز] بیست و پنجم ربیع اول، برای سیرمنتزعات^۸ کلات و عمارات عالی که در آن قلعه خدا آفرین^۹ احداث شده بود، از مشهد حرکت فرمود و چند روز مجلس سرور آراسته به عیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا پرداخته، کرورهای نقدها حاصل بحر و کان و نقایس بیکران که به مرور شهور، از ممالک ایران و هندوستان و خوارزم و سند و ترکستان در آن مکان جمع گشته بود، به معرض عرض همایونی درآمده، به تحویل داران سپردند^{۱۰} و از کلات به عزم عراق حرکت فرمود و بعد از ورود به ساوجبلاغ ری، نظیف افندی^{۱۱}، سفیر دولت روم برای مذاکره مصالحه، وارد اردوی اعلی گردید و از جانب اسنای دولت نادری، وثیقه نامه مختصری به او داده، روانه داشتند.

و در ماه ذی الحجه این سال [۱۱۵۹]: سوکب والا وارد اصفهان گردید و احمد افندی

۱. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

۲. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹. در متن: نائینی

۳. (شیخ جعفر داروغه). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

۴. (خواجه عبدالرضا نائینی). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

۵. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲.

۶. در متن: (فرغوده).

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۲.

۸. در متن: (بیست و هشتم)، اما در جهانگشای نادری، ص ۴۱۳: (بیست و هشتم) است و بر این اساس تصحیح شد.

۹. در متن: (منتزعات). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۳.

۱۰. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۳.

۱۱. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۳.

۱۲. در متن: (لطیف افندی)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۴۱۵، تصحیح شد.

وزیر دولت روم، از جانب اعلیحضرت قیصر با هدایا و نفایس بسیار، برای اتمام مصالحه، وارد اصفهان گردید و حضرت شاهنشاهی، مصطفی خان شاملو^۱ و میرزا مهدی خان منشی الممالک را برای انجام مصالحه به سفارت اسلامبول مأمور داشت و تخت طلای مرصع به جواهر، با دو زنجیر فیل برای حضرت سلطان محمودخان و نامه دوستانه و صلحنامه از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی ارسال فرمود و صورت این صلحنامه بعد از سقوط حشو و زوائد بر این وجه است:

بسم الله تعالی جل شأنه^۲ الحمد لله الذی انام عیون الفتن بايقاظ قلوب السلاطین واجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة من بین الخواقین والاساطین واصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمين و اذهب غیظ قلوبهم لیشفی غل^۳ صدور المؤمنین^۴... و صلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه لاسیما الخلفاء الراشدین* الذین بذلوا فی اصلاح الدین، غایة المجهود.

(اما بعد)^۵ در شورای کبری صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما، استدعای قبول سلطنت را نمودند، بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی، سب اصحاب و رفض احباب حضرت خیر الانام (ص) در ایران شیوع یافته و موجب مباحثت میانه اهالی روم و ایران گردید، نظر به مذهب حنیف اهل سنت که مختار آباء کرام ما بود، از سلطنت ایشان تعاشی نمودیم و بعد از الحاح آن گروه، اسر فرمودیم که اگر اهالی ایران به دل و زبان ترک سخنها لغو خود نموده، به حقیقت خلفای رابعه راشدین رضوان الله علیهم اجمعین قائل شوند، مسؤول آنها به حصول پیوند و تمامت اعیان ایران، حکم اقدس ما را قبول و از حالات سابقه نکول کردند^۶ و چون اعلیحضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان و انعم خواقین زمان، ناصر اسلام و مسلمین، قاصع کفار و مشرکین، خاقان برین و سلطان بحرین، خادم حرمین شریفین، برادر گردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه، ظل الله: سلطان غازی محمودخان مد الله^۷ ظلال خلافته علی رؤس العالمین، خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند، برای مزید الفت بین الحضرتین، نواب همایون ما مطالب خمس را که در وثایق سابقه مسطور است از پادشاه اسکندر دستگاه، مأمول دانستیم و بعد از تکرار آمد و شد سفرای آن حضرت، ماده بر [سر] مذهبی امام جعفر صادق (ع) و شراکت اهل ایران در رکن شامعی از کعبه معظمه را به معاذیر شرعی و معاذیر ملکیه، موکول فرمود و نواب همایون ما، بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام، این دو تکلیف را متروک داشتیم و چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمه سلف به سلاطین ترکمان تعلق داشت و به سبب اختلاف کاری شاه اسمعیل به دولت علیه عثمانیه

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۵.

۲. در متن جهانگشای نادری: (بسم الله الرحمن الرحیم). متن این صلحنامه را میرزا مهدی منشی الممالک نوشته است. (رک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۵).

۳. کلمه (غل) در متن جهانگشای نادری، ص ۴۱۵، نیست.

۴. در متن جهانگشای نادری: (مؤمنین).

۵. در جهانگشای نادری: (الرشیدین).

۶. آنچه در اینجا آمده است با متن تاریخ جهانگشای نادری، ص ۴۱۵، اختلافاتی لفظی دارد.

۷. در متن: (گردند).

۸. در متن: (بد).

انتقال یافته، ضمناً اظهار شد که اگر بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه، شاق و مخالف رسم وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت به رسم عطیت از آنحضرت به حوزه ممالک محروسه این طرف انضمام یابد و آن حضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه همایون که از آن دولت والا به مصحوب افتخار الاماجد نظیف^۱ افندی عز وصول بخشید، اندراج یافته بود که اگرچه نظر به محامد مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در ازاله آثار بدع به ظهور پیوسته، دولتین علیتین را متحد می دانیم، لیکن بنا بر بعضی جهات، خاطر اقدس، متعلق به آن است که به نحوی که سواد سابق منفسخ شده ازین مطلب نیز برای سزید الفت و التیام اغماض شود و مصالحه ایام خدیو خلد مرابع، سلطان سرادخان رابع، سمدود^۲ و ممضی گردد تا دوستی میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام، نسلاً بعد نسل، در عرصه روزگار پایدار بماند و از آنجا که آن اعلیحضرت وعده این گونه دوستی فرموده اند ما نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمه خود واجب و آراش بلاد را اهم مطالب شمردیم، لهذا بعد از وصول نامه مشکین ختامه^۳، مأسول ثانی آن خدیو اسلام را به حسن ارتضا مقرون و معتمدی برای بنای مصالحه مأمور ساختیم و فیما بین معتمدان دولتین امر مصالحه بر یک اساس و شرط و سه ماده و تذیل بر این نهج قرار یافت:

— اساس صلحی که در زمان خاقان سلطان سرادخان واقع شده، در میانه دولتین سرعی است.

— شرط: سن بعد، فتنه نائم و تیغ از جانبین در نیام [بوده]^۴ و انشاء الله تعالی این دوستی در میانه این دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری الی یوم القیام، قائم و برقرار باشد.

— ماده اولی: احترام حجاج ایران مانند احترام حجاج شام و مصر در همه جا، سرعی دارند.

— ماده ثانیه: برای تأکید سودت [دو] سال شخصی از ایران در روم و شخصی از روم در ایران بود [ه] اخراجات ایشان را از طرفین دهند.

— ماده ثالثه: اسرای جانبین سرخص [شده]^۵ بیع و شری بر آنها روا ندارند.

— تذیل: حکام سرحدات از حرکاتی که سنافی دوستی است، احتراز نمایند و گریختگان^۶

از طرفین راه، راه نداده باشند و مادام که اسری بر مخالفت عهد به ظهور نرسد، نقص و خللی در قواعد آن راه نیابد و سن نکث فانما ینکث علی نفسه^۸ حرر ذلک فی شهر محرم سنه الف و مائة^۹ وستین [۱۱۶۰]: من الهجرة النبویه علی صاحبها^{۱۰} الف ثناء و تحیه.

۱. در متن: (لطیف). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۷.

۲. در متن: (محدود) با توجه به جهانگشای نادری ص ۴۱۷ و معنای جمله تصحیح شد.

۳. در جهانگشای نادری: (مسکية الختام)، ص ۴۱۷.

۴. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۸.

۵. در متن: (در سه سال) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۴۱۸، تصحیح شد.

۶. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۸.

۷. در متن: (گریخته گان).

۸. قسمتی از آیه ۱۰، سوره ۴۸: (وکسی که بشکست پس جز این نیست که می شکند بر خویشتن...).

۹. در متن: (ماه).

۱۰. در متن جهانگشای نادری، ص ۴۱۹: (علی هاجرها الف الف سلام و تحیه).

و چون در اوایل ورود شاهنشاهی به دارالسلطنه اصفهان، قیاقلی آقای قورت جارجی باشی^۱، والی مملکت فارس با دویست نفر از اعیان فارس را احضار به اصفهان نموده، چندین نفر محصل غلیظ شدید، برای آوردن آنها روانه فرمود و قیاقلی که از اعمال خود سطلع بود، در خیال فرار افتاد که عیال و بینه خود را به سمت بندرعباس برده، خود را به ساحل نجات رساند و مهدی بیگ سرروستانی که در مدت حکومت قیاقلی آقا، نوعی از وزارت او را می نمود و راهنمای تاخت و تاز و مظالم او گشته، همکاسه و هم کیسه اش بود، او را فریب داد که کوچ و بینه نواب والی و همراهان را از شیراز به سرروستان می رسانم که تا تفنگچی سرروستانی و عیال خود از راه فسا و داراب و سبعه به سلاستی وارد بندرعباس شده، از سخط نادری آسوده شویم و نواب قیاقلی آقا، تدبیر مهدی بیگ را پسندیده، خزانه ای که از اموال اهل فارس به ظلم تحصیل کرده بود، با عیال خود بر طبق اخلاص گذاشته، به مهدی بیگ سپرده، روانه سرروستان داشت و خود قیاقلی آقا به دستاویز تدارک اردو و وصول مالیات روانه خفرک و سرودشت و ارسنجان گردید که در سرروستان به مهدی بیگ و عیال خود ملحق شود و مهدی بیگ در منزل کوهنجان سرروستان آنچه را توانست از اموال قیاقلی آقا، به عنوان آنکه اموال گزاف را یک دفعه نباید به نظر مردم رسانید روانه سرروستان نمود و باقی مانده را با عیال قیاقلی آقا از کوهنجان برداشته از راه کوار وارد شیراز داشت و میرزا محمد حسین شریفی، ستولی آستانه مبارک که شاه چراغ و میرزا باقر وزیر و میرزا اسمعیل - کلانتر و حاجی هاشم کدخداباشی حیدری خانه شیراز^۲ و خواجه تقی کدخداباشی نعمتی خانه و حاجی حسین خان نفر و صالح داروغه و کدخدایان محلات شیراز را در مسجد جامع، جمع نموده، مذکور نمود که قیاقلی آقا می خواست خود را از سخط نادری، رها نیده، اهل شیراز را به غضب شاهنشاهی گرفتار کند، به توفیق خدا، او را فریب داده، عیال و اموال او را که تعلق به سرکار دیوان اعلی دارد، در این خانه خدا به شماها می سپارم و قبض گرفته، به اردوی اعلی می روم^۳ و چون مدتی از ورود محصلان که برای بردن قیاقلی آقا و دویست نفر از معارف شیراز و فارس [به شیراز آمده بودند] گذشت و اخبار تمرد قیاقلی آقا و فارسیان از شرفیابی حضور مبارک، به مسامح جلال رسید، مهیج غضب نادری شده، روزی در موقع سلام عام فرمود که معلوم می شود شیرازیان هر روزه، هنگامه ای را برپا می کنند، گاهی با محمدخان بلوچ موافق شدند و وقتی با تقی خان آمیختند و این روزها قیاقلی را برانگیخته اند، بهتر آن که به نفس نفیس خود به شیراز رفته، سردمانش را کشته، زن و بچه آنها را به ترکمان و افغان داده، شهر را خراب کرده، به جای آن زراعت کنند و نواب قیاقلی بعد از اطلاع از معامله مهدی بیگ سرروستانی، عود به شیراز نمود و عیال و اموال خود را متصرف گردید و پنجاه شصت نفر از غلامان خاصه خود را مهیا نمود که شب فرار نماید و چون عنایت ایزدی شامل حال شیرازیان بینوا بود و از صدمات تقی خان متنبه بودند، اطراف خانه^۴ حکومتی را محاصره کرده، مانع از فرار او شدند و چون محصلان دیوانی

۱. از اینجا ما خود از روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص. ۱۹۲، است.

۲. حاجی هاشم کلانتر نصف شهر شیراز، یعنی پنج محله حیدری نشین آنجا بود. (حواشی اقبال بر روزنامه محمد کلانتر، ص. ۱۰۸).

۳. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص. ۲۱.

۴. در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص. ۲۱ آمده است که: (سه روز گذشت جمعی محصلان... وارد شیراز شده او را گرفته مقید و محبوس و با کوچ و اموال به اردوی شدادی مدار بردند در عرض راه تریاک خورده در قعر سقر مسکن ساخت).

برای کوچانیدن ایلات رحیمی و شش بلوکی از فارس و رفتن به خراسان وارد شیراز شدند، شیرازیان به سرکردگی 'محصلان'، یورش برده، قیاقلی آقا را گرفته با عیال روانه اردوی نادری داشتند.^۲

و موکب والا در روز دهم ماه محرم سال ۱۱۶۰: از اصفهان به عزم خرابی شیراز نهضت فرمود^۳ و قیاقلی آقا که با قیدوبند روانه اردو بود بعد از چند منزل از شیراز، تریاک خورد و چون از سگان در جهنم بود، خود را به دوزخ رسانید^۴ و میرغضب نادری را از شیراز دفع و رفع نمود و چون خبر گرفتاری و وفات قیاقلی آقای قورت به مسامع جلال رسید، بر شیرازیان ترحم فرموده، از منزل آبا، از راه بوانات عازم کرمان گردید. پس عمال و ضباط و کلانتران فارس را به دربار معدلت مدار که گفته اند: «برعکس نهند نام زنگی کافور»، احضار فرمود و مرحوم میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود نگاشته است: «که چون اعیان فارس در کرمان به دربار معدلت مدار رسیدند، مورد مصادره و مؤاخذه از افعال ماضی گشتند، کلانتران و عمال فارس و آقاعلی نقی محمص^۵ پسر زن محمدبیک سفرهچی برهم افتاده، ابواب قلب و توجیه و اخذ و عمل به چهار اسم به مبلغ سیصد^۶ هزار تومان تبریزی به غیر از مالیات و صوادر و بواقی دیوانی به اسم اعیان و تجار شیرازی و قصبه جات و بتدریج به اسم پاکار و سمسار و علما و سادات و اشراف و اراذل و یهود و نصاری و غنی و فقیر، فرمان صادر نمودند و حسب الامر شاهی، میرزا باقر وزیر فارس و میرزا اسماعیل کلانتر شیراز و نه نفر مستوفی شیرازی را، از هردو چشم نابینا نمودند و حاجی هاشم کدخداباشی بحلات حیدری خانه شیراز را به توسط میرزا محمد حسین - شریفی از یک چشم او درگذشتند و تمامی سیاست شدگانرا^۷ به فراشخانه عامره سپردند و آقاعلی نقی - محمص^۸ ملعون، مبلغهای کلی به نام فارسیان نوشته، به نظر سلطان انوشیروان نشان! رسانیده مورد عنایت گشته، خود را منتظر الایاله می دانست [و] سه چهار روز آمد و شدی نموده، در حضور فارسیان می گفت: شاهنشاه چنین فرمود، من چنین عرض نمودم. روزی نادرشاه از او پرسید آقای محمص تو که همه فارسیان را به اخذ و عمل و قلب نسبت دادی، خودت چه خورده ای و چه قلب کرده، عرض کرد امری بر پادشاه پوشیده نیست. نادرشاه فرمود از این قرار من عالم السر والخفیاتم و فوراً حکم به کندن چشم او فرموده، به فراشخانه برده، رفیق وزیر و کلانتر

۱. در متن: (سرکرده گی).

۲. ر ک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲.

۳. منبع این روایت معلوم نشد گرچه اشاراتی در روزنامه محمد کلانتر هست.

۴. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۱.

۵. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲.

۶. در متن: (محصص).

۷. در متن: (ششصد) با توجه به روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲، تصحیح شد. و ر ک: تاریخ اجتماعی ایران در

عصر الفشاریه، ص ۶۵، از دکتر رضا شعبانی.

۸. در متن: (شده گان).

۹. در متن: (محصص) .. ر ک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲.

۱۰. در متن: (نسبه).

گردید! پس نادرشاه به خیال تعیین عمال تازه افتاده، اولاً جناب میرزائی، میرزاحمدحسین- شریفی را که به حسب و نسب بر تماست فارسیان برتری داشت، به منصب کلانتری فارس تکلیف فرمود و جناب میرزائی متمسک به عذر گردیده، قبول ننمود، پس به اصرار شاهنشاهی متقبل گشته، یک ثوب خلعت که بالاپوش ترمه مخصوص بود، در منزل او فرستاد، خلعت را پوشید و چون به حضور مبارک رسید، نادرشاه فرمود کلانتر ما از اعیان سادات است^۱ و روز دیگر نادرشاه علی تقی بیگ سرحدی مشهور به لر را خواسته، اساسی عمال و کلانتران فارس حاضر رکاب را از او خواست و هفتادوسه نفر به قلم داد و ایشان را احضار فرموده، در مقام مؤاخذه، مخاطب ساخت که سبب تهاون در خدمات دیوانی شما چه بود و با شما چه سلوک کنم، پس توجه فرمود که کلانتر فارس و کرمان بروید و مشاورت کرده، بعد از سه روز آمده، عرض کنید.

مرحوم میرزاحمد کلانتر که در آن زمان مستوفی بود، گوید: که فقیر هم در دفترخانه، به فحاشی میرزاشفیعی تبریزی که مستوفی محاسبات فارس و عراق بود گرفتار بودم و بعد از سه روز نادرشاه، کلانتران فارس و کرمان را طلبیده که چه می گوئید، چونکه می دانستند که نادرشاه آنچه خواهد کند نه آنچه گویند، عرض نمودند آنچه را صلاح حال مملکت دانید، بختارید، پس به جناب میرزاحمدحسین کلانتر فرمود، ده نفر از عمال را که پسندیده تو باشند از میانه هفتادوسه نفر فارس که به قلم ما درآمده، برداشته به حضور ما آورد و باقی را چشم کنده، مهمان نسقچی باشند. پس آن ده نفر را خواسته، هر یک را کلانتر و عامل جزء کرده، نفری را پنجاه تومان تبریزی، مواجب سالانه معین فرمود، پس تمامی کورهای فارسی را جز حاجی هاشم- کدخداباشی که به توسط میرزاحمدحسین کلانتر نجات یافت، تمامی دیگران را که میرزاباقر- وزیر و میرزا اسمعیل کلانتر و ده نفر مستوفی و شصت و سه نفر کلانتران و عمال بلوکات بودند به ضمیمه یکصد و شانزده نفر از اهالی کرمان بر حسب حکم پادشاه عدالت پناه گشتند و جنازه آنها را در میدان انداختند و از سرهای آنها که به شماره، ۱۷۹ نفر بود، دو کله مناره ساختند و به مراسم معدلت پرداختند و نواب میرزاهدی خان منشی الممالک در این باب، در معنی را سفته و خوب گفته: تا کسی زنجیر احتساب او را نبیند، زنجیر عدل نوشیروان را نداند! از چه سلسله است^۲ و باز مرحوم میرزاحمد کلانتر نوشته است که در آن روز وای نفسی بر من فقیر و جناب میرزای کلانتر یعنی میرزاحمدحسین شریفی شیرازی چه گذشت، حقیر با چشم گریان و دل نالان جرأت بیرون رفتن از دفترخانه را نداشتم و چندین نفر از شصت و سه نفر کلانترهای کور فارس به بینائی کسان خود گریخته، در اردو پراکنده بودند و نسقچیان از علی تقی بیگ لر، عوض می خواستند که عدد کشته فارسیان از شصت و سه نفر کمتر نشود که کله مناره ناقص شده! مورد مؤاخذه شویم^۳ و فقیر بعد از شنیدن واقعه در اضطراب بودم که اگر از دفترخانه بیرون روم،

۱. روزنامه میرزاحمد کلانتر، ص ۲۳.

۲. روزنامه میرزاحمد کلانتر، ص ۲۳.

۳. روزنامه میرزاحمد کلانتر، ص ۲۳.

۴. عبارت متن هم با روزنامه میرزاحمد کلانتر، ص ۲۳، و هم با جهانگشای نادری، ص ۴۲۳، متفاوت است. اصل عبارت میرزاهدی چنین است: (والحق کسی تا زنجیرخانه احتسابش را مشاهده نمی کرد زنجیر عدل نوشیروان را نمی دانست که از چه سلسله است).

۵. روزنامه میرزاحمد کلانتر، ص ۲۴.

شاید علی نقی بیک مرا در عوض فراریان، به نسقچی سپارد و اگر بماتم با خیال پریشان چه کنم، لابد دیوانه وار بیرون آمده، در میدان قتلگاه، جناب میرزای کلانتر را یافتیم که در محافظت ده نفر نسقچی محفوظ گشته است، حقیر و جناب میرزا، گریان و نالان و بر سر و سینه زنان، از غم رفقا و دوستان، خاک مصیبت بر سر می کردیم و جناب میرزا را برداشته، به دفترخانه بردم و بعد از چند روز از قتل فارسیان، نادرشاه منصب حکومت و لقب صاحب اختیار فارس را به میرزا محمد حسین کلانتر شفقت فرمود و منصب کلانتری فارس به میرزا محمد مستوفی که داماد خواهرزاده میرزا محمد حسین صاحب اختیار بود عنایت گردید و مواجب نواب صاحب اختیار فارس را یک هزار و هشتاد تومان که در هر روزی سه تومان تبریزی باشد، مقرر فرمود و علی نقی بیک سرحدی مشهور به لر را ضابط باشی بلوکات فرموده، مواجب او را سیصد و شصت تومان مقرر نمود^۱ و محمدخان شاطر باشی را والی شهر شیراز فرمود که رجوعی به بلوکات فارس نداشته باشد و خزانه داری هم به او واگذار گردید و موازی هفت هزار نفر سپاهی از افغان و اوزبک و قزلباش را برای ساخلوی فارس معین فرمود و ششصد و هفتاد و پنج هزار تومان وجه مالیات و بقایا و مصادرات را ابواب جمع میرزا محمد حسین صاحب اختیار نمود که در عرض سال وصول کرده، انفاذ دربار معدلت سدار دارد^۲ و نواب صاحب اختیار توکل بر خدا کرده، عرض نمود که وصول این وجه، از فارس متعذر است اگر شاهنشاه معدلت پناه یک صد و بیست و پنج هزار تومان به صیغه تخفیف، تصدق کند، بقیه را بدون عذر، کارسازی کنیم نادرشاه قبول فرمود^۳ و درین فرمایش داد که میرزا محمد حسین صاحب اختیار، اگر از نوکر دیوان و اهل فارس برخلاف حساب و بی رضای تو حرکتی کنند بی سؤال و جواب تا پنجاه نفر را مرخص هستی^۴، گردن بزنی و از گوش بریدن و کور کردن و دست بریدن در صورت خلاف، کوتاهی مکن که حکومت را با سیاست به موقع گفته اند، پس صاحب اختیار فارس و بقیه السیف از فارسیان را مرخص فرموده، روانه فارس شدند و مرحوم میرزا محمد کلانتر نوشته است^۵: حقیر برای اتمام دستورالعمل بعد از فارسیان توقف کردم که در اثناء ابواب مصادره مستوفیان شیراز و لشکر نویسان و منشیان دیوانی و تجار و ارباب سکنت فارس که اسمی بی سسی داشتند، معادل نود و پنج هزار تومان به قلم دادند و مستوفیان بر حسب الامر آن مبلغ را اضافه بر دستورالعمل نمودند و از عدالت شاهنشاهی میزان دستورالعمل به انضمام لارستان و بندرعباس معادل ششصد و هفتاد و پنج هزار تومان نقد رسید که تمام این نقدر را در کیسه ها^۶ کرده، به سلامتی روانه خراسان دارم با آنکه احتمال وصول ده یک از آن نبود.

و عید نوروز در سنه توشقان ثیل خیریت دلیل در نهم ماه ربیع اول سال ۱۱۴۰ اتفاق

۱. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۴.

۲. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۵.

۳. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.

۴. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.

۵. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.

۶. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.

۷. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶، در متن: (کسیها).

افتاد^۱ و اعلیحضرت شاهنشاهی، جشن نوروزی را در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال گذرانید و موکب والا عازم مشهد مقدس گردید^۲ و در عرض راه چون بخت را وارون و اوضاع را دیگرگون یافت، نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و خزائن و اثاثه سلطنت را به خیال: «لایمسنای فیها نصب ولا یمسنای فیها لغوب^۳» روانه کلات^۴ ساخت و خود وارد ارض اقدس گردیده، تیغ بی رحمی را برای عاجزکشی، کشیده^۵، بر احدی ابقا نفرمود و میرزا محمد کلانتر نگاشته است^۶: نواب صاحب اختیار با هفت هزار نفر سپاه افغان و اوزبک وارد شیراز گردید و دوهزار نفر لشکر فارس ضمیمه آنها شدند و در این وقت قلیچ خان^۷، سردار فارس و عمان در بندرعباس توقف داشت و تمامی سرکردگان مثل عطاخان اوزبک و کریم خان^۸ افغان و سید عبدالغنی سلطان سولی و سیدبشارت مولای شیرازی و حیدربیک دورقی و علی مردان بیک ابرقوئی سرکردگان قزلباش، بالتمام در اطاعت نواب صاحب اختیار درآمده به طور آقا و نوکری بلکه پیر و مریدی سلوک می نمودند و برای رسانیدن سواجب و سیورسات آنها زحمتها می کشیدند، برای آنکه اکثر بلوکات شکسته و اهلش متفرق شده، لم یزرع بود مانند خفر و کوار و سروستان و غیره و باعث کلی این زحمت شراکت علی نقی بیک سرحدی و تسلط محمدخان شاطرباشی، والی بلده شیراز که محصل وصول جریمه مصادرات اصل یلده بود و خود را خزانه دار می دانست و محمدخان برای اجرای این خدمت کاری کرد که مردم نادرشاه را^۹ به خیر یاد می کردند!! و بنای ضرب و حبس را گذاشت و به دستگیری دوسه نفر از ارادل شیرازی مانند صالح داروغه و محمد کربالی و آقا علی نقی^{۱۰} منشی و میرزا علی جابری که این یک نفر از وزیرزادگان قدیمی فارس بود، در شهر شیراز، ظلم را به درجه اعلی رسانید و محمدخان با نواب صاحب اختیار به طور ادب سلوک می نمود و یک روز در میان، به خانه صاحب اختیار می آمد و به جای صاحب اختیار نمی نشست و وقتی که نواب صاحب اختیار به خانه او می رفت به جای او می نشست، لیکن محصل بود و پول می خواست و مخالفت با او با سطوت نادری متعذر و نواب صاحب اختیار جوانمردی فرسوده، معادل ۹ هزار و چهارصد تومان از جمله وجوه تحصیلی او، که از مردمان بی بضاعت عزیز مطالبه می نمود، قبض الواصل داد و رفع تسلط او را از بندگان خدا فرمود.^{۱۱}

و هرروزه مبلغی نقد، از بلوکات می رسید و صاحب اختیار تمامی آنها به سواجب و انعام سپاه

۱. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۹، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۰.

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲.

۳. سوره فاطر، آیه ۴۲: (نمی رسد ما را در آن رنجی، نمی رسد ما را در آن ماندگی).

۴. رک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۱.

۵. در جهانگشای نادری، ص ۴۲، آمده است: (به عاجزکشی و سفک دماء بیگناهان پرداختند).

۶. روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۹.

۷. در روزنامه کلانتر: (غلیچ خان کلانتر)، ص ۲۷.

۸. در روزنامه کلانتر، ص ۲۷: (کریم بیک افغان).

۹. در متن: (سکر).

۱۰. در روزنامه کلانتر: (آقا علی نقی بیک منشی).

۱۱. روزنامه کلانتر، ص ۲۸.

افغان و اوزبک و قزلباش می داد و از ماکولات و مشروبات و ملبوسات در حق سرکردگان دریغ نمی داشت و آن جماعت به قاعده الانسان عبیدالاحسان^۱، لوازم چاکری و اطاعت را می نمودند که به تدریج اخبار اختلال دولت نادری می رسید و عامه مردم از سپاه و رعیت مشوش بودند و انقلاب در بلوکات پیدا شد و رفته رفته تمکین محصلان دیوانی کم گشت و قلیچ خان سردار بندرعباس و عمان با اعیان لارستان و بنادر، بنای کماوش را گذاشته، عزیمت شیراز را نموده، ورود خود را به نواب صاحب اختیار اعلام داشت^۲ و سرداران افغان و اوزبک از ورود او با لشکر خود، هراسان شدند و صاحب اختیار آنها را تسلی داده، جوابی به قلیچ خان نوشت و او را از آمدن به شیراز منع نمود و قلیچ خان به دست غلام خود در قصبه هرم^۳ جویم کشته گشته، جمعیتش متفرق گردیده، عیال او را به شیراز رسانیدند و چون هر روزه از جانب خراسان اخبار اراجیفی می رسید، تمامت مردم به تشویش افتاده در کار خود متحیر شدند و از همه جا، دیناری وصول نمی شد، نواب صاحب اختیار، میرزا محمد کلانتر را با هزار نفر سوار قزلباش به سرکردگی^۴ سید عبدالغنی سلطان مولا و سید بشارت مولای شیرازی و حیدر بیگ دورقی و علی مردان بیگ ابرقوئی، برای نظم و وصول وجوه دیوانی، روانه بلوکات نموده، مردمان را فی الجمله آرامی داد^۵ و میرزا مهدی خان در قادیخ جهانگشای نادری در خاتمه احوال نادر شاه نگاشته است^۶: خدیو بی همال از بدو حال تاهنگاسی که از سفر خوارزم برگشته، عازم داغستان شد^۷، در کار سلطنت و جهاننداری یگانه و در راه و رسم معدلت و عاجز نوازی فرزانه بود، اهالی ایران فدویانه نقد جان را در راه او می باختند و چون داغستان مسیر کوکبه خلافت مصیر شد، بنا بر استیلائی وساوس و توهمات چند، قره العین جهاننداری و جهانبانی، رضاقلی میرزا که فرزند مهین و ولیعهد و ارشد اولاد او بود از نظر انداخت و دیده جهان بینش را از بینائی عاطل ساخت^۸ و از غم این معنی تغییر در احوال او راه یافته، آشفته مزاج گردید^۹ و در خلال آن حال، از اهالی ایران که پرورده حقوق دولتش بودند، امور چند به ظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیده آن حضرت گشته، ورق [حسن] سلوک را برگردانید، از آن جمله: در حینی که از دربند رایت افراز جانب روم گشت، اهالی فارس و بنادر با تقی خان شیرازی که از برکت تربیت آن حضرت از نازلترین پایه میرایی به رتبه ایالت کل مملکت فارس و عمان سرافراز گشته بود، اتفاق نموده، کلب علی خان کوسه احمد لو خالوی

۱. رک: امثال و حکم دهخدا، ص ۲۳۶.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

۳. رک: بخش دوم همین کتاب و روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

۴. در متن: (سرکرده گی).

۵. روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۰.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱.

۸. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱.

۹. علل تغییر حال نادر را در تاریخ جهانگشای نادری از ص ۷۹۶ تا ص ۷۹۹ بخوانید، و رک: مجمل التواریخ، گلستانه،

ص ۹۹۸.

۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱.

شاهزادگان را به قتل رسانیده، لوای مخالفت را برافراشتند^۱ و اهالی شیروان حیدرخان حاکم خود را مقتول ساخته، بنای فساد را گذاشتند و اهالی تبریز^۲ سام نام مجهول الحال را به سلطنت برداشتند و قاجاریه استرآباد با ترکمانان متفق گشته، سر به سرکشی برآوردند^۳ و ظهور این اسور سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته، حرکاتش از نظم طبیعی افتاد و راه مروت را بسته، باب ابواب را گشاد و مالیات سه ساله ایران را که به قید انعام و عطا بخشیده بود^۴ از ارباب داران و عمال استرداد نمود و عمال سالک را که در محکمه حساب حاضر می داشتند، بی اندیشه روز حساب، در مقام مؤاخذه ایام اخذ و عمل برآمده، بدون اینکه از جانب احدی تقریر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود آن جماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نداشته که سر خود را خارد از پا بر فلک کشیده از ناخن بدر می کردند تا آن بیگناهان بی دست و پا گشته، هر کدام ده الف و بیست الف نادری که هریک الفی پنج هزار تومان باشد از دست چوپ با قلمهای شکسته به پای خود می نوشتند تا این دفعه ضرب و تعذیب را بر آنها شدیدتر می کردند تا دستیاران خود را به قلم دهند و آن بیچارگان آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و هم خانه را به خیال می گذرانیدند به قلم می دادند تا کار حواله به جانی رسید که اگر برگ درختان زر می شد با عشر عشیر از آنچه می خواستند برابر نمی گشت و مبلغها اسم نویسی می نمودند، اگر کسی در مقام انکار درآمده، از قبول آن گردن می پیچیدند، فی الفور طناب به گردنش می پیچیدند^۵ و اگر برای استشهاد^۶ دم می زد در دم به شهادتگاه عدمش می فرستادند. بایست از خوف جان در صدد تسلیم و رضا و معترف به گناهان ماضی شود، پس از آنکه تقصیرات آنها در دارالضرب تعذیب؛ سکه به زر می شد، علی الحساب گوش و بینی ایشان را بریده، چشمهایشان را کنده، باز محصلان شدید برای تحصیل آن وجوه بی وجه، روانه ساخته، محصلان برای خلاصی خود نیز ناچار شده به هر کسی دچار گشته، به او درآویخته، سطالبه زر می نمودند و اکثر بیگناهان نقد جان را به علاوه مال تسلیم می کردند، باز نجاتی برای آنها نشده، این حواله از ورثه ایشان به همسایه و از همسایه به محله و از محله به شهر و از شهر به مملکت دوردست، دست به دست سرایت می نمود، الحق تا کسی این دور را نمی دید تسلسل رانمی فهمید و تا زنجیر احتسابش را مشاهده نمی نمود زنجیر عدل نوشیروان رانمی دانست که از چه سلسله است، هیئات این وجوه بحال از کجا وصول و مطلوب شاهنشاهی چگونه به حصول می پیوست^۷، پس از آنکه لاوصولی این وجوه معلوم رأی معدلت پیرا می شد، آن

۱. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۸.

۲. در جهانگشای نادری، ص ۴۲۱، آمده است که: (اهالی شیروان، حیدرخان افشار حاکم خود را مقتول ساخته، محمد ولد سرخای لکزی را با سام نام مجهول الحال... به سلطنت برداشتند).

۳. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۲.

۴. ر.ک: مجمع التواریخ، ص ۱۲۴.

۵. ر.ک: مجمع التواریخ، ص ۱۲۲.

۶. (و اگر برای استشهاد به استدعای واسئل القریه التي کنا فیها: (و پیرس از اهل دهی که در آن بودیم. سوره ۱۲،

آیه ۸۲) دم می زد در دم به شهادتگاه عدمش می رسانیدند). جهانگشای نادری، ص ۴۲۲.

۷. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۳، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۹.

بیگناهان را تقصیر آنکه حوالهجات و حقوق دیوانی را معطل داشته‌اند با پاهای مجروح و چشمهای نابینا به زجر و عقوبت رهسپر راه عدم می نمودند، پس محصلان را به تهمت طمع کاری و اخذ مهلتانه در معرض مصادره آورده^۱، نوبت ابواب^۲ بر فراز بام نام ایشان کوفته گشته، این وجه را از آنها می خواستند و این محصلان به همین منوال در زیر چوب اقرار به گناه و خیانت خود نموده مستوجب عقاب می شدند و سه نفر از خدا بی خبر^۳، سه پایه اوجاق کیوانشان بلکه چهار رکن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه به زبان الهام بیان یا به خاطر وحی ترجمان شاهنشاهی می گذاشت فی الفور، زبانها را به تصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره کار سحرآفرین نغمه سرا و نوپرداز «ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی^۴» می ساختند و این اعمال به هیچ وجه اطفای حرارت نادری را نکرده، نایره بیداد را به حدی اشتداد داد که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان^۵ را در میدان نقش جهان اصفهان، آتش افروخته، بسوختند.

در محرم^۶ سال ۱۱۶۰ که از اصفهان به جانب خراسان می رفت، به هر مملکت که وارد می گشت کله سناری از رؤس رؤسا و ضعفا ییگناه ترتیب می داد و در این اثنا، اهالی سیستان سر از اطاعت باز زدند و علیقلی خان پسر ابراهیم خان^۷ برادر شاهنشاهی به اتفاق طهماسب خان جلایر سردار کابل مأمور به تنبیه آن جماعت گشته، مقارن آن حال، عمال آن سرکار که به پای حساب آمده بودند، از شدت ضرب و شتم نادری، دروغها برهم سرشته، صد الف نادری به نام علی قلی خان و پنجاه الف به نام طهماسب خان، ابواب^۸ نوشتند و محصلان به تحصیل این وجه، مأمور و به سرعت روانه گشتند، علی قلی خان چون می دانست که غدر و انکار را در حریم خاطر نادری، باری نیست با سیستانیان ساخته، آغاز مخالفت را نمود، چون طهماسب خان را با خود موافق ندید او را مسموم نموده، رایت استبداد برافراخته، داعیه خود را به اطراف ممالک منتشر ساخت و جماعتی که از سطوت نادری کناره کرده بودند به اعلان تمرد پرداخته، در مقام طغیان شدند از آن جمله اکراد خبوشان^۹ بودند که یکباره ترک اطاعت کرده، بنای سرکشی را

۱. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۴.

۲. غایت حساب.

۳. متاسفانه این سه نفر بخوبی شناخته نشدند - ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۷۹۹.

۴. سوره النجم، آیه ۴۳: (و سخن نمی گوید از هوی، نیست او جز وحی، که وحی کرده شد).

۵. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۸۰۰.

۶. در جهانگشای نادری، ص ۴۲۴: (در دهم محرم).

۷. ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۴.

۸. در اصطلاح دفتر وجوه مطالبه است که از روی آن به اهل عمال مؤاخذه کنند. (آندراج) ابواب و ابواب کردن: به معنی مؤاخذه کردن و به پای حساب درآوردن است اسماعیل ایما گوید:

از هر دری درآمد بستم دری به رویش کسی مدعی تواند ابواب کرد ما را

(مصطلحات الشعرا)

به نقل از روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص (ط)، و ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۴.

۹. نام دیگر قوچان.

گذاشته، اسبان ایلخی^۱، خاصه نادری را که در قرق رادکان^۲ می‌چریدند تاخت کردند و اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از ورود به ارض اقدس و مشهد مقدس به عزم تنبیه اکراد خبوشان و علی‌قلی‌خان و اهالی سیستان نهضت فرمود و چون به جهت رجحانی که به مذهب اهل تسنن داده بود، دل مردم ایران را از خود برگردانید و به کسانی که معتقد به مذهب شیعه بودند، اعتمادی نداشت، بلکه از جمیع اهالی ایران ایمن نبود و اعتمادش را بر افغانان و ترکمانان که با او بودند گماشت و امرای این دو طایفه در نزد وی کمال احترام را داشتند و هر یک از امرای ایران را که در نظر مردم رتبه داشت، از پای درآورد و مزاج اهالی ایران را از خود متنفر نمود و در این سفر اراده داشت که تمام ایرانیانی که در اردوی او بودند، به قتل رساند و شکی نیست که این گونه خیالات ناشی از دیوانگی است، لهذا بعضی از امرای معتبر ایرانی که همیشه با او بودند، چون دانستند که نام ایشان در فهرست دفتر کسانی است که نادر عزم قتل آنها را نموده^۳، استخلاص خود را در استهلاک او دیدند، از جمله محمدصالح خان قرقلوی افشار ابیوردی، سرتیپ فوج خاصه و محمدخان قاجار ایروانی و محمدقلی‌خان افشار اروسی کشیکچی باشی و موسی‌بیک ایرلوی افشار طارسی و قوجه‌بیک^۴ کوندوزلوی^۵ افشار اروسی، به اشاره علی‌قلی‌خان مذکور و تمهید محمدصالح خان و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سرپرده دولت بودند، در نیم‌شب به بهانه کار واجب به خیمه شاهنشاهی رفتند و چون مردمان معتمد بودند، قراولان مانع نگشته، بدرون خیمه شدند و نادرشاه از خواب برخاسته^۶، خون دونفر از آنها را بریخت و محمدصالح^۷ خان شمشیری بر تارک نادری زده او را بینداخت و دیگران مدد کرده، سر او را بریده، از سرپرده درآمدند و این واقعه در شب یازدهم جمادی دوم در منزل فتح‌آباد، دوفرسخی خبوشان اتفاق افتاد:

(شعر):

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفسرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که او چون تو بسیار پرورد و کشت^۸

صبح این شب، اردوی نادرشاهی به هم برآمده، طایفه افغان و اوزبک به اتفاق احمدخان افغان ابدالی پاس حقوق نادرشاهی را داشته با افشار و قزلباش آغاز ستیز نموده، افغانان غالب گشته، اردو را غارت کرده، از پی کار خود رفتند^۹ و امرای قزلباش، واقعه را به علی‌قلی‌خان برادرزاده نادرشاه، نگاشته او را برای پادشاهی خواسته، به تعجیل از سیستان وارد مشهد مقدس گردید و تمام شاهزادگان نادری جز شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا که دخترزاده شاه سلطان حسین

۱. ایلخی: لفظی است ترکی به معنی چارپایانی که آنها را در صحرا برای چرا رها کنند. ربه اسب.

۲. یکی از دهستانهای حومه شهرستان مشهد.

۳. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۷.

۴. در متن: (قوجه‌بیک) و رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۵.

۵. در متن: (کندوز) و رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۶ - در روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۶۵: (کندوز).

۶. در متن: (برخواسته).

۷. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۷، روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۶۵، جهانگشای نادری، ص ۴۲۶، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۲.

۸. شعر از سعدی است.

۹. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۶.

بود بکشت و او را بازگذاشت که بگویند سلطنت حق اوست که از جانب پدر و مادر شاهزاده است و نام خود را علی عادل شاه گذاشته، بر تخت سلطنت جلوس نمود^۱ و فرامین به اطراف بلاد به این مضمون فرستاد که: چون نادرشاه مذهب شیعه را واگذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت، چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سر بندگان خدا و دوستان علی مرتضی (ع) کله سناره‌ها بساخت، پس حکم دادیم که محمدقلی خان- افشار آن غدار را گرفته، از تخت به تخته کشید و این عمل را خدمت به عموم ناس و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم، پس به دعوت امراء از سیستان به مشهد مقدس آمدیم و به اتفاق اعیان سپاه و استدعای اهالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم.^۲

و چون خبر کشتن نادرشاه در فارس شایع گشت و میرزا محمد کلانتر^۳ که با هزار نفر سوار قزلباش به سرکردگی سید عبدالغنی سلطان سولی و سید بشارت سولای شیرازی^۴ و حیدر بیگ دورقی و علی سردان بیگ ابرقوئی در بلوکات فارس برای نظم وصول وجوه دیوانی تردد می نمود، محمدخان والی، شیراز را خالی دیده به اغوای محمدعلی بیگ گرجی حاکم لارستان، با سرکردگان افغان و اوزبک ساخته، که نواب میرزا محمد حسین صاحب اختیار و اعیان سپاه قزلباش مانند محمد رضاخان قراچلو و صفی خان سلطان را به وجه ضیافت به خانه خود برده تمامت آنها را کشته، خزانه سالیات را برداشته، شیراز را غارت کرده از بی کار خود روند و محمد رضاخان قراچلو از اراده آنها مطلع گشته، به تعجیل میرزا محمد کلانتر را احضار نمود و میرزای کلانتر، بعد از اطلاع بر قتل نادرشاه، دوهزار نفر تفنگچی بلوکی را، سواجب داده، ضمیمه دوهزار نفر سوار قزلباش نموده بود، چون خبر احضار خود را شنید، فوراً از کوه سره، با سه هزار نفر سواره و پیاده، وارد مسجد بردی شیراز شد^۵ و محمد رضاخان را ملاقات نموده، سبب احضار را جویا گردید، محمد رضاخان واقعه سواضه محمدخان والی و افغانان را بگفت که چون ملاقات نواب صاحب اختیار با پیغام برای او ممکن نبود، شما را زحمت دادم که خدمت ایشان عرض کنید که به فضل خدا مستظهر باشید و یا من موافق شوید که به دفع آنها قیام نمائیم و محمدخان چون اراده خود را به عطاخان اوزبک نمود و عطاخان او را منع کرده، گفته بود که هرگز با مرد سیدی که در این مدت جز محبت از او ندیدیم، خلاف نخواهیم کرد و بی سبب، شهری را ویران نکنم و محمدخان از انکار عطاخان و جمعیت میرزا محمد کلانتر و اتفاق قزلباش، وحشت یافته، با امرای افغان مشاورت نموده، هیچیک با او موافقت ننمود و میرزا محمد کلانتر از خارج شهر، وارد گردید و پیغام از جانب محمدخان قراچلو برای او آوردند که به فضل خدا، امشب، محمدعلی بیگ حاکم لارستان را می کشیم^۶، شما هم در شهر خزانه و نقاره را تصرف کرده،

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵، جهانگشای نادری، ص ۴۲۷.

۲. شارل پیکو: تاریخ انقلاب ایران، در قرن هیجدهم میلادی، ج ۲، ص ۳۰۷، چاپ پاریس، ۱۷۴۸.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

۴. در متن: (سرکرده گی).

۵. در فارسنامه ناصری آمده است که: سادات مولا، اصلاً از سادات مشعشی حویزه هستند که از آنجا به شیراز مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شده‌اند. (ج ۲، ص ۵۷).

۶. روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

۷. روزنامه کلانتر، ص ۳۰.

خاطر جمع دارید که از سرکردگان افغان و اوزبک ضرری نمی‌رسد، آنها مردمانی عاقلند و می‌دانند با شما و قزلباش بر نمی‌آیند، چون این خبر به میرزا محمد حسین صاحب اختیار رسید، در ساعت خزانه و نقاره‌خانه را تصرف فرمود و محمد رضا خان هم در همان شب، محمد علی بیگ گرجی حاکم لارستان را بکشت^۱ و شوریدگیها^۲ که از فتنه او بود، فرو نشاند و وجه خزانه را قسمت نموده، نصف آنرا، نواب صاحب اختیار تصرف نمود و نصف دیگر را به سرکردگان قزلباش و افغان و اوزبک داده، قبضه مواجب گرفتند و محمد خان شاطر باشی والی شیراز، به جزای اعمال خود رسیده، او را کشتند^۳ و روز دیگر سرکردگان افغان و اوزبک، خدمت صاحب اختیار آمده، سورد عنایت گشته، در کمال رضامندی روانه بلاد خود شدند و بعد از دو روز دیگر، سپاه قزلباش، اذن سرخصی خواسته در حق هر یک عنایتی مخصوص شده، میرزا محمد کلانتر تا منزل آسپاس^۴ سرحد، آنها را شایعت نمود و بعد از رفتن سپاه نادری از شیراز و خلاصی از ابواب و تشدد محصلان و اذیت محمد خان شاطر باشی، شیرازیان بینوا با شکمهای گرسنه و تنهای عریان، شادی کنان و کف زنان، «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور»^۵ می‌خواندند که در بین، الله ویردی آقای زنگنه، مژده جلوس علی عادل شاه و حکومت و ایالت صالح خان بیات را رسانیده^۶، نواب صاحب اختیار با او مهربانی و مهمان‌نوازی سلوک فرمود و جمعی از اهل شیراز و سادات مولی، مانند سید عبدالغنی سلطان و سید بشارت و حیدر بیگ یوزباشی که در سپاه نادری صاحب منصب بودند، محرک الله ویردی آقا شده که نواب صاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر را گرفته به قتل رسانند و او را شاخص کرده، والی بالاستقلال شود، پس جمعیت کلی از سپاهی و رعیت فراهم آورده، مدرسه خان^۷ شیراز را سنگر کرده، شروع به انداختن تفنگ نمودند و نزدیک شد که شیراز را برهم زنند، جمعی از اعیان خیراندیش رفته، الله ویردی آقا و سادات مولی را متقاعد نموده، دوسه نفر اشرار را گرفته، به حضور صاحب اختیار آورده، مؤاخذه از آنها به چوب و بریدن چند گوش گذشت^۸ و حضرت علی عادل شاه، آنچه را نادر شاه اندوخته بود، دست اسراف را در او گشود^۹ و حسین علی بیگ سعیر الممالک را مختار کارخانه سلطنت فرمود و ابراهیم خان برادر کوچک خود را که بعد از کشته شدن ابراهیم خان پدر این پادشاه، او را ابراهیم خان گفتند، سردار عراق و صاحب اختیار اصفهان فرموده، روانه داشت^{۱۰} و عطا خان اوزبک و کریم خان افغان و محمد رضا خان قراچلو با هفت هزار نفر سپاه که از شیراز آمده بودند به اردوی ابراهیم خان ملحق شدند و صالح خان بیات از اصفهان به نظام آباد سرحد چهار دانگه فارس آمد و

۱. روزنامه کلانتر، ص ۳۰.

۲. در متن: (شوریده گی).

۳. روزنامه کلانتر، ص ۳۱.

۴. نام قصبه ای در ۲۴ فرسنگی شمال شیراز که مرکز بلوک سرحد چهار دانگه است.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۳۱.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۳۱.

۷. روزنامه کلانتر، ص ۳۲.

۸. روزنامه کلانتر، ص ۳۲.

۹. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۸.

۱۰. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۸.

علی نقی بیگ سرحدی را برداشته، وارد شیراز گردید^۱ و هنوز ماهی نگذشته بود که حضرت علی-عادل شاه، میرزا ابوالحسن نام شیرازی را لقب خانی داده، او را ابوالحسن خان گفته، به ایالت فارس روانه داشت و رقی برای صالح خان بیات فرستاد که سردار تمام سپاه مأموره فارس است و بعد از ورود ابوالحسن خان، میان حاکم و سردار ناسازگاری شد و ابوالحسن خان جماعتی را برداشته، برای نظم و وصول مالیات به سمت گرمسیرات حرکت نمود و بعد از دو ماهی، چون مراجعت کرد، صاحب اختیار و صالح خان بیات و حاجی حسین خان نفر، باهم معاهده نموده، راهش نداده، عذرش را خواسته، لابد گشته، عود به اصفهان نمود.^۲

از نیمه آخر این سال [۱۱۹۰]: در خراسان قحط و غلا افتاده، حضرت علی عادل شاه، برای رفاه، از خراسان به مازندران آمد.

و جشن نوروزی سنه لوی نیل که در بیستم ماه ربیع اول سال ۱۱۹۱: اتفاق افتاد در مازندران گذرانید و مدت هفت ماه توقف نمود و ابراهیم خان والی عراق و اصفهان با سرداران سپاه قزلباش و اوزبک و افغان، موافقت کرده، به هوای سلطنت، مخالفت برادر خود را پیشنهاد نمود و چون اسم صاحب اختیاری فارس با نواب میرزا محمد حسین بود، تحمیلات بسیار، هر روزه بر فارس نموده، محصلان شدید، گاهی برای اسب و گاهی برای اموال محمدخان شاطرباشی، روانه می نمود و صاحب اختیار بعضی را انجام می داد و غلای غله به اعلی درجه رسید^۳ و ابراهیم خان بیست هزار خروار غله که از سال کهنه، دانه ای باقی نبود و از سال نو نرسیده، برای سیورسات که حمل اصفهان شود حواله داد و صالح خان، بعد از رفتن ابوالحسن خان، خود را پیگری فارس می دانست از اخذ و عمل منتفع می گشت و جز زحمت برای صاحب اختیار حاصلی نداشت و عریضه خدمت ابراهیم خان نوشتند که فارس خراب است و سیورسات محتج-الوصول^۴ و چون اردوی او برای مصاف با علی عادل شاه در حرکت بود، بعد از آن مطالبه نمود.

و چون حضرت علی عادل شاه، از مکنون خاطر برادر مطلع گشت، از مازندران برای تشبیه او حرکت نمود و در میان زنجان و سلطانیه، تلاقی فریقین شده^۵، علی عادل شاه، شکست یافته، به طهران گریخت و بعد از چند روز او را گرفته، خدمت ابراهیم خان آورده، در وقت ورود او را از حلیه بصر عاری ساختند و شماره لشکر ابراهیم خان به صد و بیست هزار نفر رسیده^۶ و حسین بیگ برادر کوچک خود را سردار و صاحب اختیار خراسان نموده، روانه داشت و شهرت داد که پادشاهی به ارث، حق حضرت شاهرخ میرزاست که وارث تاج نادری و تخت صفویه است و ما را جز اطاعت و خدمت آن حضرت، منظوری نیست، باید آن حضرت تشریف فرمای عراق شده، اورنگ سلطنت را به جلوس خود زینت دهد^۷ و اهل خراسان بعد از اطلاع بر واقعه علی عادل-

۱. روزنامه کلانتر، ص ۳۲.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۳۴.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۳۳.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۳۳.

۵. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۰.

۶. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱.

۷. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱.

شاه، شاهزاده شاهرخ میرزا را از حبس درآورده مورد اعزاز نمودند و چون حسین بیگ وارد خراسان گردید، امرا و اعیان او را جواب گفتند که ماها فریب ابراهیم خان را دانسته ایم و نهضت حضرت شاهرخ به جانب عراق لزومی ندارد، اگر در مقام راستی است به لوازم صداقت پردازد.

در هشتم^۱ ماه شوال همین سال [۱۱۹۱]: ارباب حل و عقد خراسان، شاهزاده را بر تخت سلطنت نشانیده، خطبه و سکه را به نام او قرار دادند «و سلطان اعظم» را تاریخ جلوس او یافتند^۲ و نواب ابراهیم خان، رقمی به اهالی شیراز نوشت که به یمن ایزد متعال بر علی عادل شاه فائق آمده، او را در حبس نگاه داشته ایم، چون این رقم به شیراز رسید، نواب صاحب اختیار بدون تأمل در عواقب، در مجلس عام گفت تاکنون، پادشاه علی عادل شاه است و از ایاطیل ابراهیم خان فریب نخوریم، هنوز مدتی نگذشته که خبر جلوس شاهرخ شاه رسیده، رقمی از او آوردند که صالح خان بیات را حاکم و میرزا محمد حسین صاحب اختیار را به صاحب اختیاری برقرار داشتیم و رقم شاهرخی را در مسجد جامع، گوشزد خاص و عام نمودند.

و چون ابراهیم خان در عراق و آذربایجان، رایت پادشاهی افراخته بود، صالح خان به صاحب اختیار گفت، چون بی قاعده از احکام ابراهیم خان تخلف کرده، چاپار او را جواب گفتیم و تمکین از شاهرخ میرزا که معلوم نیست، عواقب کارش چه شود، نمودیم، باید حاجی- حسین خان نفر، در میانه ایلات رفته، جمعیتی فراهم آورده که بتوانیم در مقابل ابراهیم خان، چندروزی خودداری کنیم و شما به سمت لارستان رفته، تدارکی لایق دیده، بزودی مراجعت فرمائید و مکنون خاطر صالح خان آن بود که شهری را از محل خالی کرده، ذخائری را که در فارس تحصیل نموده، برداشته، به جانب خراسان رود.

چون نواب صاحب اختیار و حاجی حسین خان از شیراز رفتند^۳، صالح خان، میرزا محمد کلانتر را فریب داد که چندروزی می رویم و در خدمت شما در فسا توقف می کنیم که به لارستان نزدیک شده، از حالات صاحب اختیار، با اطلاع باشیم. پس صالح خان و کلانتر به فسا رفته، چندروزی توقف نمودند^۴، پس به داراب رفتند و اهالی داراب از اطاعت صالح خان، استناع نموده، سیورسات ندادند و میرزا محمد آنها را استمالت داده، در اطاعت آورد و نواب صاحب اختیار چون به ناحیه بناروی^۵ لارستان رسید، خبر آوردند که حاجی خان کالی برادر نصیرخان، میرزا ابوطالب کلانتر لار را کشته است و نواب صاحب اختیار، فسخ عزیمت نموده، وارد داراب گردید.

و «کال» دهی است از لارستان نزدیک بیرم و در بین از شیراز، خبر رسید که ابراهیم خان تقی خان بقایری را به ایالت فارس و میرزا حسین خوئی را به وزارت و وکالت مأمور ساخته، چون مانعی نداشتند، وارد شیراز گردیدند، نواب صاحب اختیار، صالح خان را توییح نمود که مرا

۱. در بعضی نسخه های جهانگشای نادری، (ص ۴۳۱): (در نهم).

۲. رک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۹ و ۳۰.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۳۴.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۳۵.

۵. از مضافات لارستان.

روانه لارستان نمودی و گفתי تا معاودت تو در شیراز هستم، پس نامردی کردی، شهری را خالی گذاشتی، باز معاهده نموده، جمعیتی را در داراب و فسا و نیریز و اصطهبانات و سروستان فراهم آوردند، چون تقی خان و میرزا حسین خود را مرد میدان ندیده، در پشت بام بقعه مبارکه شاه میرعلی حمزه، سنگری بسته، در پس سنگر نشسته و بعد از چند روز دیگر، خبر به صالح خان رسید که ابراهیم خان، فتح علی خان افشار^۱ را به ایالت و سرداری فارس مأمور و با فوجی روانه داشته است و فتح علی خان به اصفهان رسیده است و صالح خان تقض عهد کرده، غدر نموده، این خبر را از صاحب اختیار پنهان داشت و او را به تکلیف برای آوردن رئیس عبدعلی^۲ زیارتی-دشتستانی و تفنگچی کازرونی، روانه ساخت و خود مہیای فرار گردید و با اعیان سپاه گفت که ما مردم خراسانیم و شاه رخ شاه، در خراسان است و حسین خان برادرم رائق و فائق^۳ امور سلطنت است، به سمت یزد می رویم و مراتب را معروض می داریم و امداد از خراسان می خواهیم^۴، پس در نیمه شبی، میرزا محمد کلانتر را خواسته، واقعه بأسوریت فتح علی خان افشار را به او گفت، میرزا محمد به فراست دانست که صالح خان در جناح فرار است و خبری از صاحب اختیار نیامده است و تاب مقاومت با فتح علی خان را ندارد، بزودی از منزل صالح خان عود کرده، عیال صاحب اختیار و کسان خود را روانه فیروزآباد داشت و خود به مرافقت صالح خان از راه سروستان و رونیز و نیریز به سمت یزد روانه گردید^۵ و فتح علی خان بی مانع وارد شیراز شده کوس لمن الملک را زد و نواب صاحب اختیار با پنج شش هزار نفر تفنگچی و سوار از گرمسیرات وارد فیروزآباد گردید^۶ و عیال خود را روانه قصبه خشت نمود و مزارع محمد علی کلانتر خشت، نظر به حقوق سابقه که از صاحب اختیار دیده بود که ناحیه خشت را در زمان نادرشاه از جمع کازران موضوع داشته، بلوکی علیحده گردید، منظور داشته، نهایت خدمتگزاری را به کسان صاحب اختیار و کسان میرزا محمد کلانتر نمود و نواب صاحب اختیار با جمعیت فراوان، از فیروزآباد، وارد بلوک سیاخ^۷ شش فرسخی جانب قبله شیراز گردید و فتح علی خان با سپاه عراق از شیراز به عزم استقبال او درآمده، وارد قریه بابایا یورسیاخ^۸ چهار فرسخی شیراز شد، دو روز، به دو فرسخ فاصله، در برابر یکدیگر نشستند، پس مصلحت خیراندیشی، به صلاح طرفین، عقد موافقت را بستند و فتح علی خان، رئیس عبدعلی دشتستانی را به خلعت گرانبها و اسب یراق طلا و لقب خانی، سرافراز نموده، او را عبدعلی خان گفتند^۹، پس فتح علی خان و صاحب اختیار به موافقت وارد شیراز شده، هر یک به لوازم کار خود پرداخت و چون تقی خان بغایری و میرزا حسین خوئی که به ایالت و وزارت فارس آمدند و طرفی نبسته، عود نمودند، خدمت ابراهیم خان، نواب

۱. روزنامه کلانتر، ص ۳۶.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۳۷ - ۳۶.

۳. در متن: (فایق).

۴. روزنامه کلانتر، ص ۳۶.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۳۷.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۳۷.

۷. نام بلوکی است در جنوب شیراز و قصبه آن دارنجان خواجه است. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۲۴.

۸. رک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۲۴، بلوک سیاخ.

۹. روزنامه کلانتر، ص ۳۹.

صاحب اختیار را به خیانت نام برده بودند و عطاخان سردار اوزبک گفته بود، اگر مملکت فارس را می‌خواهید، با صاحب اختیار سازگاری کنید و ابراهیم‌خان بر سر لطف آمده، رقم و خلعت برای صاحب اختیار فرستاد^۱ و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نوشته است که: «چون به مصاحبت صالح خان بیات وارد شهر یزد گردیدم^۲، محمدتقی‌خان والی یزد، مردمی نمود و سهربانی بی‌اندازه فرمود و بیشتر از اوقات به دید و بازدید و مهمانی از جانبین می‌گذشت و صالح خان هم الحق در مراتب دوستی و برادری کوتاهی نداشت و وقایع را خدمت حضرت شاه‌رخ‌شاه، معروض داشتیم و رقم زد موقوفات آستانه حضرت شاه‌چراغ که استدعا کرده بودم، عنایت فرمود و تمامت اهالی ایران که از ابراهیم‌خان خائف گشته، منتظر فرج خدائی بودند که خبر استیصال ابراهیم‌خان شایع گشت و سلطنت شش‌ماهه او به آخر دوره رسید.»^۳

در قادیخ جهانگشا نگاشته است که: چون ابراهیم‌خان خبر جلوس شاه‌رخ‌شاه را شنید، بعد از تأملات، در هفدهم ماه ذی‌الحجه همین سال [۱۱۹۱]: در تبریز به مخالفت برخاسته^۴ بر وساده سلطنت نشست^۵ و از آذربایجان با جمعیت موفور به عزم خراسان نهضت نمود و در نواحی سمنان، لشکرش متفرق گشته، پاره‌ای به سپاه خراسانی پیوست و بعضی به اوطان خود رفتند و فوجی از افغانان با او باقی مانده، ابراهیم‌خان جنگ ناکرده، عود نموده، شهر قم را غارت کرد و در قلعه «قلاپور»^۶ متحصن گشت، اهل قلعه او را گرفته، واقعه را به دربار شاه‌رخ‌نوشته، جماعتی آمده، او را و علی‌عادل‌شاه کور را برداشته روانه خراسان شدند و ابراهیم‌خان را در میانه راه کشتند و علی‌عادل‌شاه را به مشهد مقدس برده، به اهل حرmsرای نادری سپرده، او را ریزریز نمودند و این واقعه در جمادی‌دویم سال ۱۱۹۲: اتفاق افتاد.^۷

دیدید که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند و صالح خان بیات و میرزا محمد کلانتر با هزار نفر سواره و پیاده به تحریک حاجی‌خان کالی‌لاری از یزد به ابرقوه آمدند و فتح‌علی‌خان افشار والی و سردار فارس و معصوم‌علی‌خان نایب فارس برادر فتح‌علی‌خان افشار، به عزم جنگ صالح خان با فوجی از سپاه عراق، از شیراز به استقبال درآمدند و روز حرکت او عبدعلی‌خان دشتستانی پنه او را ضبط و غارت کرده، عیال او را نگاه داشت و چون نواب صاحب‌اختیار که شیوه مردم‌داری به عمل آورده، به مشایعت فتح‌علی‌خان به زرقان رفته بود، از قضیه مطلع گشته، عود به شیراز کرده^۸، تمامت اموال و عیال فتح‌علی‌خان افشار سردار فارس را گرفته، تسلیم گماشتگان او نموده، روانه داشت و فتح‌علی‌خان

۱. روزنامه کلانتر، ص ۳۹.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

۴. در متن: (برخواست).

۵. ر ک: تاریخ جهانگشای نادری، ص ۴۳۱.

۶. در متن: (قلاپور) ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۲: (قلاپور): نام قلعه‌ای در بین راه قزوین و ساوه، ر ک: مجمع -

التواریخ، ص ۸۷، جهانگشای نادری، ص ۸۰۶.

۷. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۳ و مجمل‌التواریخ، گلستانه، ص ۳۶.

۸. روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

راد را کج کرده، از کوشک^۱ زرد گذشته، به جانب اصفهان شتافت و صالح خان بیات، با دلی شاد وارد شیراز گردیده، روز ورود در منزل صاحب اختیار نزول نمود و بعد از دو روز در خانه های تقی خان شیرازی، بیکلریگی سابق منزل گرفت و متصدی امور ایالت و سرداری گردید.^۲

و سال ۱۱۶۳ و سال ۱۱۶۴ که میرزا سید محمد رضوی مشهدی، خواهرزاده سلطان سعید، شاه سلطان حسین شهید بر شاهرخ شاه تاخته، او را گرفته، از حلیه بینائی عاری نمود^۳، پس بر تخت سلطنت خراسان قرار گرفت و به ملاحظه آنکه پسر میرزا داود بود، او را شاه سلیمان ثانی گفتند^۴ و مدتی از سلطنت او نگذشته که یوسف علی بیگ از سرداران شاهرخی طلوع کرده، شاه سلیمان ثانی را بی خاتم کرده، او را به قتل رسانید و شاهرخ شاه کور را از حبس در آورده، بر سریر سلطنت نشاند^۵ و در این مدت از حسن کفایت صاحب اختیار و موافقت صالح خان والی و سردار، اهالی فارس در سهد آسایش بودند که در این سال [۱۱۶۴]: حاجی خان کالی لاری^۶ که مدتها در سبعه، رایت اقتدار می افراشت و میرزا ابوطالب کلانتر لار را کشته، بر تعامت لارستان و سبعه مستولی بود و چندین هزار نفر تفنگچی لاری و سبعه را فراهم آورده، به طمع حکومت فارس، بلکه جهانگیری، از لارستان عازم شیراز گردید، چون نزدیک شد، از شدت تعجیل، تخت و ایالت خیالی را به تخته تابوت تبدیل کرده، وفات یافت و نصیرخان برادر حاجی خان مایل به اطاعت شده، به حکومت لارستان قناعت کرده، عود به لار نمود و عبدعلی خان دشتستانی که به هواداری صالح خان، اموال فتح علی خان را غارت نمود و او را از خیال جنگ با صالح خان انداخت به مفاد من اعان ظالماً، فقد سلطه الله علیه^۷، به تزویر معصوم علی خان افشار و حسین علی خان کازرونی و عهد و میثاق بلکه به سوگند صالح خان، فریب خورده، او را به مهمانی خواسته، روانه سفر آخرتش نمودند.

و چون دولت شاهرخی را قوامی نبود، هر کس از هرجا، داعیه سروری می نمود، از آن جمله کریم خان زند بود و «زند» طایفه ای از ایلات عراق عجم است که در قریه «پریه»^۸ از نواحی ملایر سکنی داشته و نادرشاه آنها را به خراسان برده، در صحرای دره گز^۹ مسکن داد و بعد از وفات نادرشاه، عود به وطن خود کرده، به اطمینان خاطر آرمیدند و رئیس آن طایفه دو برادر بودند یکی ایناق و دیگری بوداق^{۱۰} و بعد از وفات آنها، بزرگی طایفه زند به کریم و صادق، پسران ایناق رسید و زمانی که ابراهیم خان نادری با علی عادل شاه برادر خود جنگ داشت، کریم و صادق سر کرده چند نفر سوار زند بودند و در خدمت ابراهیم خان، خدمات لایقه نموده،

۱. در متن: (کوشک زر) رک: روزنامه کلانتر، ص ۷۵ - از بلوکات سرحد چهاردانگه، فارسنامه ناصری، ج ۲.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

۳. رک: مجمل التواریخ، بعد نادریه، محمد گلستانه، ص ۳۰، چاپ تهران.

۴. رک: مجمل التواریخ، ص ۴۳.

۵. رک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۳.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۳۵، ۴۰، ۱۱۰.

۷. روزنامه کلانتر، ص ۴۱.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۶.

۹. در متن: (کن).

۱۰. رک: گیتی گشای زندیه، ص ۶، چاپ تهران.